

کفتارهای عرفانی

(قسمت شصت و پنجم)

حضرت آقای حاج دکتر نور علی تابانده (مجنوب علیشاه)

(بیانات اردیبهشت و خرداد ۱۳۹۰)

صد و ششم

فهرست

جزوه صد و ششم - گفتارهای عرفانی (قیمت شصت و پنجم)

(بیانات اردیبهشت و خرداد ۱۳۹۰)

عموان

صفحه

بیعت و تشرّف / سجده علامت نهایت فروتنی / سجده در شأن
بندهی خالص خداست / در مورد دست بوسیدن و مصافحه / امر
خداوند و اطاعت / رعایت محرم و نامحرمی در مصافحه / قاعده‌ی
عظمت ایمان به جای خود و قاعده‌ی عدم تماس بدنی زن و مرد
هم به جای خود باقی است ۶

در مورد ظهور امام زمان علیه السلام / کشتی حضرت نوح علیه السلام و نجات از
طوفان / خداوند آن نیت طولانی مدت را نگفته، هر کاری بخواهد
می‌کند / پیغمبران و امامان / حُسن غائب بودن امام و راکد نماندن
فکر و عقل و استدلال / ایجاد امید در بشر خیلی مهم است / نظر
اهل سُنّت درباره‌ی امام زمان / قاعده‌ی لطف / داستان صفوان
جمّال و هارون الرشید؛ معنی کردن حکم شریعت توسط
حکم طریقت ۱۱

بزرگی و کوچکی یا کمی و زیادی در نظر ماست ولی در نظر
خداوند یکی است / طبیعتی که خداوند آفریده، قوانینی که گذاشته
برای جاندار و بی‌جان هر دو معتبر و لازم‌الاجراست / در مورد ایثار /
مقیاسی که ما در نظر خودمان داریم، آن در نظر خدا نیست / دنبال
اطاعت امر باش، به هر اندازه که می‌توانی / نیت / در مورد اذان و

اقامه در گوش نوزاد/ اصلاح فرد یکی از شرایط اصلاح جامعه/

نقش جامعه در تربیت‌های انسانی ۲۴

طوفان نوح و سونامی/ آرامش و صلح متصوّفه، به‌هم زدن دریا و بازی با آب و عکس‌العمل و عواقب آن/ قشون نمرود و پشه‌ها/ آرامش‌طلبی غیر از سکون است/ اسلام از اوّل که آمده روی

مهربانی و محبّت و همبستگی بوده است ۳۳

مسأله‌ی امام زمان و کسی که ظاهر خواهد شد و دنیا را پر از عدل و داد می‌کند و احکام دین را دقیقاً اجرا می‌کند، تقریباً در همه‌ی مذاهب الهی هست/ شاید طول کشیدن ظهور امام برای این باشد که به صبر و حوصله عادت کنیم برای هرگونه همراهی با امام/ انتظار ظهور و امید در مردم، یأس به رحمت خداوند که کفر است را از بین می‌برد/ لغت امام در حقّ امام معصوم است که امام معصوم می‌تواند پیشوای ما باشد/ در مورد دیدن امام با چشم در زمان ظهور/ به لغت زیاد پایبند نباشید/ ظهور امام در

عالم ظاهر و در عالم باطن ۳۸

وظایف مختلفی که انسان دارد و جمع کردن آنها که خیلی مشکل است/ داستان بایزید بسطامی؛ شکر خدا و شکر پدر و مادر/ باید توجه کنند که وقتی ازدواج می‌کنند هیچکدام از وظایف او ساقط نمی‌شود، بلکه وظیفه‌ی جدیدی بر او اضافه می‌شود/ خانم‌ها باید به همسران خود کمک کنند که همه‌ی وظایف شرعی را خوب انجام دهند/ شادی دل پدر و مادر/ مرحوم مصداقی و حضرت

صالح‌علیشاه/ داستان امام حسین علیه السلام و کربلا؛ عمر سعد، خُر ۴۲

فهرست جزوات قبل ۵۰

با توجه به آنکه حضرت آقای حاج دکتر نورعلی تابنده (مجدوب علیشاه) پاسخ نامه‌ها و سؤالات را، عموماً در جلسات فقری بیان می‌فرمایند و امکان پاسخ جداگانه به تک تک نامه‌ها و سؤالات نمی‌باشد، لطف نمایید مطالب جزوات بیانات را قبل از طرح سؤال به دقت مطالعه فرمایید.

خواهشمند است به منظور دسترسی هر چه بیشتر علاقه‌مندان به خصوص فقرا و سایر مؤمنین به این جزوه و سایر جزوات بیانات، در صورتی که بیشتر از یک جلد موجود دارید، لطف نموده به سایرین هدیه نمایید.

با توجه به آنکه تهیه‌ی جزوات بیانات، مستقل از هر مؤسسه خیریه و انتشاراتی صورت می‌گیرد، خواهشمند است جهت اعلام سفارش و آشنایی با نحوه‌ی اشتراک، با شماره‌ی تلفن ۸۲۴۲ ۵۸۳ ۰۹۱۲ تماس حاصل فرمایید.

بدینوسیله از همه‌ی کسانی که در تکثیر این جزوه و سایر جزوات بیانات، توفیق خدمت مالی داشته‌اند، سپاسگزاری می‌شود.

مطالعه جزوات از طریق سایت اینترنتی ذیل نیز امکان‌پذیر می‌باشد. در این سایت، جزوات به تفکیک و شامل مجموعه جزوات گفتارهای عرفانی، مکاتیب عرفانی، شرح رساله شریفه پندصالح، گفت‌وگوهای عرفانی، جزوات موضوعی (استخاره، اختلافات خانوادگی، حقوق مالی و عشریه) و... می‌باشد. همچنین در این سایت امکان جستجوی موضوعی در خصوص مطالب مورد نظر، نیز وجود دارد.

WWW.JOZVEH121.COM

بِسْمِ اللَّهِ الرَّحْمَنِ الرَّحِيمِ^۱

بعد از تشرّف در واقع آنهايي که مشرّف می‌شوند، چه زن چه مرد، در واقع با پیرشان بیعت می‌کنند، اگر توسط مشایخ هم باشد ولی مع ذلك بیعت با پیر است. بیعت هم، معنیش را عملاً می‌دانید. همه‌ی روزنامه‌ها و... همیشه می‌گویند، این لغت برایشان مثل نقل و نبات است. بیعت به‌عنوان تسلیم به شخص است. اما تسلیم به شخص، این شخص چه کسی است که تسلیم می‌شوید؟ تسلیم هستيد. در قلمرو دانشمندان، کسی رأس است و به او تسلیم می‌شوند که از همه جلوتر است. در درویشی در آن علمی که اینها می‌گویند که، قطب بالاتر از همه نیست، نه در علوم فقهی و نه در علوم هسته‌ای (حالا علوم هسته‌ای هر چه باشد) ورزشکارها هم ریاست کسی را قبول می‌کنند که او از همه قوی‌تر باشد. اگر هم مثلاً حالا می‌بینیم به مرحوم تختی، یک احترامی، یک چیزی می‌گذارند، نه به خاطر آن ورزشکاری اوست، شاید ورزشکارهایی قوی‌تر از او هم بودند. پس به خاطر یک معنویتی است. در واقع طالب، آن کسی که مشرّف می‌شود، برحسب درخواست خودش و قبول شیخ راهنما، در واقع می‌گوید: از این فیضی که به تو رسیده است، یک گوشه‌ای هم به من بده، کمی به من بده. در واقع شباهت، یک خرده می‌شود گفت، هم می‌شود گفت شباهت و هم نه،

۱. صبح شنبه، تاریخ ۱۳۹۰/۲/۲۴ ه. ش. (جلسه خواهران ایمانی)

آنوقتی که خداوند فرمود: **فَإِذَا سَوَّيْتُهُ وَنَفَخْتُ فِيهِ مِنْ رُوحِي فَقَعُوا لَهُ سَاجِدِينَ**^۱، خدا در خلقت انسان می‌گوید به فرشتگان خطاب می‌کند، می‌فرماید وقتی که این مخلوق را آماده‌اش کردم که دارم می‌سازم، این مجسمه‌ی گلی، مخلوقش کردم و از روح خودم در او دمیدم، نه اینکه روحم را در او دمیدم، از روح خودم در او دمیدم، به او دادم، دمیدم، آنوقت سجده کنید. در اینجا هم این یک خرده شبیه است و آن معنویتی که خداوند اول به بشر نداد، گفت وقتی که آماده‌اش کردم، از روح خودم در او دمیدم، یعنی مدتی او آماده بود، بعد از روح خودم در او دمیدم، **فَقَعُوا لَهُ سَاجِدِينَ**، وقتی از روح در او دمیده شد، سجده کنید. البته این سجده خوب است، همانطوری که احکامش هست، چون علامتِ نهایتِ فروتنی است. یعنی من مثل خاکم در مقابل تو. این فروتنی هم، یک چنین فروتنی، برای هیچکس جایز نیست. هیچ انسانی، مثلاً پیغمبران، موسی علیه السلام که آمد، نیامد بگوید که آقا! چرا به فرعون سجده می‌کنید، به من سجده کنید. نه! گفت به فرعون سجده نکنید، به خداوند سجده کنید. برای اینکه سجده در شأن بنده‌ی خالص خداست. البته اینکه گفتند تشبیهی است، چون ما در این دنیا داریم زندگی می‌کنیم که همه چیز باید محسوس باشد که بفهمیم. یک چیزهای معنوی را هم به صورت محسوس درمی‌آورند. الان که دیگر خیلی هم

فراوان است، خیلی تئاترها را می‌بینید مثلاً، راندن شیطان را به تئاتر درمی‌آورند و همه‌ی چیزها، وقتی می‌خواهند شجاعت را نشان بدهند یک شیر نشان می‌دهند، وقتی می‌خواهند حقّه‌بازی را نشان بدهند در حیوانات، یک روباه نشان می‌دهند. نه شجاعت قابل این است که مجسمه بشود و نه حقّه‌بازیِ روباه ولی ما برای اینکه بفهمیم وقتی می‌بینیم درک کنیم، به این صورت درمی‌آید. حالا اینجا ما برای اینکه خلقت انسان را که فرمود: *فَإِذَا سَوَّيْتُهُ...* این را درک کنیم، این را به این صورت تشبیه کردند. اینجاست که می‌بینیم، آن اخباری که رسیده، نمی‌دانم حالا جزئیات خبر را، که فرمودند، حضرت فاطمه علیها السلام وقتی شرفیاب حضور پیغمبر می‌شد دست پیغمبر را می‌بوسید، پیغمبر هم دست او را می‌بوسید، یعنی هر دو، آن روح الهی را در طرف می‌دیدند. از آن روحی که خداوند گفت: از روح خودم در او دمیدم اینها هم می‌دیدند. منتها آن روح و آن چراغ روشن در پیغمبر قوی‌تر بود، لامپ مثلاً هزار واتی بود، در حضرت فاطمه علیها السلام دختر پیغمبر کمتر، لامپ صد واتی، در ماها مردمان آن... لامپ ده واتی به نسبت پیغمبر. این است که پیغمبر صلی الله علیه و آله، حضرت فاطمه علیها السلام ما اگر این را نمی‌دانستیم، می‌گفتیم حضرت فاطمه علیها السلام، پیغمبر صلی الله علیه و آله هم پدرش بود و هم پادشاه اسلام بود آنوقت، احترام می‌گذاشت ولی پادشاه اسلام به حضرت فاطمه علیها السلام احترام می‌گذارد (همان احترام را) می‌بوسد. این برای این

است که هر دو مشترکند در این... منتها در آن قلمرویی که پیغمبر فرمانده است، حضرت فاطمه علیها السلام فرماندهی کل نیست حضرت فاطمه علیها السلام در یک قلمرو کوچکتری ریاست دارد ولی هر دو از یک قُماشند، به این جهت هم هست. منتها البته، چون همه‌ی مؤمنین، غیر اوّل خلقتِ بشر، از آن روح الهی در آنها دمیده شده است، همه این احترام را دارند. این است که گفته است وقتی می‌بوسند هر دو، دست هم را می‌بوسند. چون دست بوسیدن تنهایی یعنی احساس اطاعت و انقیاد نسبت به طرف و حال آنکه ما می‌گوییم بشر هیچ اطاعت و انقیادی به دیگری بدهکار نیست. فرض کنید نظام اداری (اینکه من می‌گویم نه اینکه نباید اطاعت کنید) در نظام اداری، همان خداوندی که این کارمند را در اینجا گذاشته این رئیس را هم در اینجا گذاشته و جزء همین نظام معین کرده که هر چه او گفت تو اجرا کن. نه امر خداست ولی خدا گفته امر اینطوری است. چطوری اجرا کنم؟ به این هم نگفته صد درصد نوکر باشی. برو بخوان که خداوند چی مقرر کرده است؟ خداوند یک وظیفه‌ای برای هر دو مقرر کرده، برای همه‌ی بشریت. به او گفته آنجا را انجام بده به این گفته اینجا. خلاف این دستور و نظمی که خدا گفته، هیچکدام نباید بکنند نه اینکه اطاعت مطلق است. هر چه او گفت، مثل یک فیلتری که رد می‌شود، این را رد کن به آن اطلاعاتی که از وظایف بشری داری، بعد اگر قابل قبول بود،

باید اطاعت کنی. بنابراین به فقرا هم که دستور داده شده، دست را نبوسید، اتفاقاً منظورشان بیشتر آقایان بوده البته خانم‌ها هم همینطور، با یکدیگر که مصافحه می‌کنند، این رعایت را باید بکنند. دست را نبوسند مگر مصافحه کنند. البته یک موارد دیگری هم هست. پدر، مادر وقتی که یکی فرض کنید درویش نیست، از آن نفخه‌ی ثانوی ندیده، این درویش که دستش را نمی‌بوسد، او چون خودش احساس کوچکی می‌کند، می‌بوسد. دست‌بوسی درست نیست مگر در صورتی که او هم دست را ببوسد که البته در خانم‌ها اینطور نیست، چون در خانم‌ها رعایت محرم و نامحرم باید بشود. قواعد مصافحه به اصطلاح همیشه یک قاعده‌ی تنها نیست که دخالت می‌کند، قواعد مختلفی هست. این قاعده‌ی عظمت ایمان به جای خود و آن قاعده‌ی عدم تماس بدنی زن و مرد، آن هم به جای خود باقی است در اینجا این قاعده جلویش را می‌گیرد. به این طریق، می‌بینیم که مثلاً دو تا درویش با هم برادرند، یعنی هر دو به یک جا تسلیم شده‌اند و به همین حساب می‌بینید در پندصالح که حضرت صالح علیشاه مرقوم فرموده‌اند، خطابش برادران من و نفرموده‌اند فرزندان من، فرموده‌اند برادران من. این البته جهت خود ایشان، یک تواضعی هم هست و یک یادآوری. همان خبری که آمده وقتی حضرت فاطمه علیها السلام دست پیغمبر را می‌بوسید پیغمبر هم دست او را می‌بوسید در واقع تجسّم همان قاعده است.

بِسْمِ اللَّهِ الرَّحْمَنِ الرَّحِيمِ^۱

یک مسأله‌ای که، از یک جهت می‌شود گفت تازه به وجود آمده ولی از یک جهتی هم چون از قدیم بوده نمی‌شود گفت تازه است، منتها یک چیز قدیمی‌ای است که اخیراً به آن توجه شده و آن مسأله‌ی ظهور امام زمان علیه السلام است. موضوع قدیمی است و قدرت ظهور بشر. یعنی از اول که بشر، این انسان، این حیوانِ دوپا در روی کره‌ی زمین به راه افتاده و از همان وقتی که خداوند فرمود از روح خودم در او دمیدم: وَنَفَخْتُ فِيهِ مِنْ رُوحِي^۲ و بعد از بهشت بیرون آمدند، همیشه از لحاظ اساطیری بگیریم، فیلس یاد هندوستان می‌کرد. برای اینکه یک روزگاری در بهشت بود، نه زحمت تهیه‌ی خوراک باید می‌کشید، نه ناراحتی و رنج و بیماری و امثال اینها، دفع فضولات و اینها. بعد دومرتبه آمده اینجا، اول کوچک است که اگر در جنگل زندگی می‌کرد حیوانات او را می‌خوردند. بعد هم که بزرگتر می‌شود بیماری‌ها، یک سرماخوردگی یا... همیشه یاد آن ایام می‌کند. خداوند هم چون بخشیده آدم، پدر ما را، نه به ما نمی‌گوید، فحش پدر نمی‌دهد، پدر ما را آمرزیده. بنابراین نمی‌خواهد به واسطه‌ی آن گناهی که آمرزیده خیلی ما را به زحمت بیندازد. امید داده گفته که می‌آیید پیش من، به چی؟ به شرط اینکه آن ریسمانی که از سوی من به پایین هست، آن ریسمان را

۱. صبح یکشنبه، تاریخ ۱۳۹۰/۲/۲۵ ه. ش.

۲. سوره حجر، آیه ۲۹/سوره ص، آیه ۷۲.

بگیرید و بچسبید. مثل اینکه کسی بالای کوه هست، کوهنوردها از آن بالا طناب می‌فرستند پایین، آن کسی که بخواهد آن بالا برسد باید همین طناب را بگیرد و برود. این را منتها چون برای اینکه به‌قولی شیرفهم بشود این طناب، طناب نامرئی هست ولی یک مرئی‌ای را مؤکدش کرده، پیغمبران آمدند. همان اوّل که خود حضرت آدم علیه السلام آمد که خودش می‌دانست، دیده بود بهشت بود. فرزندان مستقیمش هم از شرح حال پدرشان که می‌پرسیدند، خبر داشتند، نسل‌های بعدی باید مطلع بشوند. این است که مقررّاتی معین کردند و گفتند همان حضرت آدم علیه السلام از آنجایی که خبر داشت و دیده بود، مقررّاتش بدون اینکه بنویسد گفت و اجرا می‌شد. بعد کم‌کم جمعیت بشر زیاد شد و به‌قول تورات خداوند از اینکه این موجود را خلق کرده یک خرده شکّش برداشت که اینها چه هستند من درست کردم؟ یک بار خداوند گفت که (البته اینها را ننوشتند ولی قطعاً چنین چیزی بوده) اگر خواسته بر حضرت نوح علیه السلام بلایی بفرستد گفتند آقا! خیلی هم آدم‌های خوبی هستند خیلی‌ها متوسّل شدند به همان طنابی که خدا فرستاده بنابراین حق نیست اینها از بین بروند، نباید هم از بین بروند که حضرت نوح علیه السلام بنا به امر الهی کشتی را ساخت و به‌قول خود قرآن: اصْغِرِ الْفُلْكَ بِأَعْيُنِنَا وَوَحِّينَا، جلوی چشم ما و با دستور ما کشتی را

ساخت. خداوند پس آن طناب را، سر طناب را به این کشتی وصل کرد هر که به آن کشتی سوار شد از طوفان‌های زندگی نجات یافت، طوفان‌هایی که آنها داشتند، مابقی مردند. باز زیاد شدند البته مثل اینکه اینقدر زیاد شدند که خدا را دومرتبه به همان فکر انداختند که همان کاری که با حضرت نوح علیه السلام کرد یک بار دیگر نظیر آن را بکند، می‌بینید. هر کاری که این بشر کرد به جای اینکه توجهش به مبدأ زیادتر بشود، زیادتر نشد که حتی کمتر هم شد و به‌علاوه همان کاری که خداوند در مورد قوم نوح کرد که می‌خواست از بین ببرد، این بشری که بعد از آن آمدند خودشان دارند این کار را می‌کنند یعنی خداوند دیگر خودش به‌قول *تورات*، ما اگر بخواهیم حرف بزیم مثل *تورات*، خداوند دیگر خودش را خسته نمی‌کند به همین بشری که خودش آفریده دستور می‌دهد یک‌طوری می‌برد که خودش برای از بین بردن خودش راه پیدا کند ولی اینها که از بین بردن جسمی هستند. در بین این مردم از هر صد نفر و بلکه بیشتر، به‌قول مولوی:

از هزاران تن یکی شان صوفی‌اند

مابقی درسایه‌ی او می‌زینند

برای اینکه به‌اصطلاح اینها هم مایوس نشوند، خدا گفته که زیاد بودن شرور، شرّ و فسق تو را ناراحت نکند، خدا به پیغمبر می‌گوید. بدی بد است ولو همه‌ی دنیا را بگیرد، به‌هرجهت. معمولاً خداوند

نمی‌گویند که می‌خواهم بعداً چه کار کنم؟ ما البته یک خرده حدس می‌زنیم گاهی اوقات، چون خود خدا گفته این بشر خلیفه‌ی من در روی زمین است، چون خلیفه‌ی خداییم گاهی این قدرت را داریم، یعنی حدس می‌زنیم چه کار می‌خواهد بشود؟ ولی خداوند آن نیت طولانی‌مدت را نگفته، هر کاری بخواهد می‌کند ما هم همان را باید ببینیم. خداوند منتها برای اینکه اینها ناامید نشوند، گفته خیالتان راحت باشد. بالاخره من کسی را می‌فرستم که جلوی اینها را بگیرد، جلوی فسق و فجور و گناه را بگیرد و زندگی آرام بشود، در تمام ادیان الهی این وعده دیده می‌شود. اُخنوخ، جدّ نوح بود و آن هم خیلی ناراحت بود خداوند یک بار او را به معراج برد و چیزهایی در آنجا دید و مژده‌هایی هم خداوند به او داد و او را به زمین برگرداند، که یک ماه بعد از معراج زندگی کرد. نوه‌اش نوح، حرف او را ادامه داد. همینطور همیشه بودند کسانی که یا کسی که خداوند توسط آنها امید را در دل مردم، در دل بندگان زیادتر کند و ترس را بر دل بندگان و مصنوعات که خودش ساخته و از آنها ناراضی است، زیاد کند. در همه‌ی ادیان به یک صورتی هست، تا به اسلام می‌رسد. در اسلام با وجود اینکه سابقه بود ولی اعراب چون در واقع وحشی بودند، وحشی نمی‌شود گفت، یعنی خیلی سطح توجّه و فهمشان پایین بود و خود این از معجزات اسلام و پیغمبر است که چنین مردمی را طوری کرد که از سطح پایین پایین به

سطح اعلاى انسانيت برسند، يعنى اگر شما اعراب را از قبل از بعثت مقايسه کنيد با اعرابى که بعد آمدند، تمام علما و دانشمندان و ادبا و حتى جنگجويانى که بودند، همه مسلمان بودند و غالباً هم عرب بودند. حالا اين را به چه صورت خداوند به ما نشان داد؟ به لحاظ اينکه تمام مسلمين، چون اسلام ديگر آخرين دين بود، آخر دين الهى بود در تمام مدت بدانند کسى بالاي سرشان هست. بعد از پيغمبر، اوصيائى معين کرد: ائمه. پيغمبران ديگر هم همينطور بودند منتها تعداد مشخصى نبود، حضرت موسى عليه السلام وقتى مى خواست برود يوشع را معين کرد، گفت آنچه من دارم و مى گويم يوشع هم مى تواند بگويد، يوشع مثل من است. به امر خودش که نبود، به امر خداوند. همينطور تا آمد به حضرت عيسى عليه السلام، بعدش را تواريخ دقيقاً نوشتند ولى هست، بعد آمد به حضرت عيسى عليه السلام. حضرت عيسى عليه السلام صريحاً پطرس و شمعون را به جانشينى معين کرد. در خود/انجيل، يکى از انجيل ها يادم نيست کدام يکى بود خواندم، که حضرت صريحاً فرمود بعد از من، جانشين من، جاي من، شمعون است. البته همه ي ما، هم مسيحيت، هم يهود و هم ما مسلمان ها اين توجه را نداشتيم. يوشع چون گرفتار به اصطلاح توطئه و گرفتار بدبينى صغورا بود، صغورا زن حضرت موسى عليه السلام، زن حضرت موسى عليه السلام با جانشين حضرت موسى عليه السلام اختلاف داشت و در نتيجه بعد از يوشع نمى دانيم کى هست؟ در مورد

حضرت عیسیٰ علیه السلام هم همینطور، حضرت عیسیٰ علیه السلام صریحاً شمعون را معین کرد ولی یک نفر دانشمند یهودی که خیلی هم اوّل مسیحی‌ها را اذیت می‌کرد، یک سفر که آمد گفت حضرت عیسیٰ علیه السلام بر من نازل شد و گفت که اذیت نکن و به من مأموریت اصلاح داد و او اصلاً جلوی شمعون را گرفت، شمعونی که صریحاً از طرف عیسی تعیین شده بود، رفت و سنّ پُل آمد که الان مذهب مسیحیت، کلیساهای مسیحیت از سنّ پُل پیروی می‌کنند، آنوقت آنها هم به یک طریق. اسلام هم که شما خودتان بهتر می‌دانید ولی خداوند خودش کارش را می‌کند، می‌گوید من اینطور می‌گویم، تو می‌خواهی بخواه نمی‌خواهی...، مثل شعر:

آش مال خالّه‌ات است

بخوری پات است نخوری پات است

این فرمان خداست بخواید یا نخواید به این بشر گفته اجرا می‌کنم. بعد در ائمه‌ی ما تا یازده امام که ظاهر بودند یعنی مؤمنین دستشان به امام می‌رسید، هرگونه سؤال داشتند چه سؤال لفظی و شرعی، شکّ بین دو و سه و امثال اینها بود از امام می‌پرسیدند، امام هم می‌فرمود و همچنین هر سؤال و راهنمایی که راجع به حالات معنوی خودشان می‌خواستند می‌گفتند و امام راهنمایی می‌کرد. تا امام دوازدهم. امام دوازدهم غایب شدند. نمی‌دانم زمان کدام خلیفه بود؟

به هر جهت. گفتند خلیفه‌ی مسلمین آن آقا است که اسمش خلیفه است نه این امام، این آقا طغیان کرده و حتی دنبال این بودند که امام دوازدهم را که در سنین کودکی بود، پیدا کنند و از بین ببرند که خداوند مقدر نداشت. منتها برای اینکه امام باشد، از این اجتماع غایب شدند. غایب بودن امام این حُسن را دارد که امام تا وقتی ظاهر بود فکر ما، عقل ما، استدلال ما کار نمی‌کرد. می‌خواستیم بگوییم آقا مثلاً این میوه‌ای که تازه آمده ما اصلاً به عمرمان ندیده بودیم، این حلال است یا حرام؟ هیچ فکر نمی‌کردند، می‌گفتند می‌رویم از امام می‌پرسیم، فردا می‌پرسیدند، امام هم جواب می‌داد، دیگر فکر نمی‌کردند. بعد خداوند چون فکر و عقل و استدلال در بشر آفریده، مصلحت نمی‌دانست که این استعداد را کد بماند، باید به کار بیفتد امام غایب بشود که عقل‌ها بروز کند با پای خودشان بروند، نه اینکه افساری به گردنشان باشد بکشانند، با پای خودشان به سمت خداوند بروند ولی این را هم داشت که همیشه به ما امید می‌داد. می‌گفت یعنی بشر، شیعیان دوازده امامی، فکر می‌کنند امامی غایب دارند و ما همه به این سمت می‌رویم که ان شاء الله او را پیدا کنیم و به توفیق دیدارش برسیم، در این امید هستند و این حالت یعنی ایجاد امید در بشر، خیلی مهم است. این رعایت را هم منظور کردند. حالا در اسلام البته همان به نحوی که ادیان سابق گفته بودند اسلام هم فرمود در آخرالزمان کسی پیدا می‌شود، یکی از

فرزندان من، فرزندان همه‌ی اینها دیگر، همه‌ی سادات فرزند پیغمبرند، یکی از فرزندان من می‌آید و اصلاح می‌کند. شیعه هم می‌گوید، هر دو همین را می‌گویند. شیعه می‌گوید این شخص بعد از آمدن، بعد از رحلت پیغمبر و بعد از این فرمایش پیغمبر، این شخص پیدا شد، آمد و آن امام دوازدهم ماست، هم از نسل پیغمبر است و هم خصوصیتی که گفتند، دارد. بعد حالا از دست ماها غایب شده ولی وظیفه‌ای که ما داریم این است که همیشه به آن معتقد باشیم. اهل سنت می‌گویند که نه! پیدا نشده، برای اینکه نمی‌شود که یک نفر هزار و چند صد سال عمر کند. اینکه فرمود یکی از فرزندان من در یک روزگاری یک سیدی که مورد توجه خدا باشد، همان سید به‌عنوان امام دوازدهم، امام ملت پیدا خواهد شد یعنی امام زمان را زنده نمی‌دانند و غایب، می‌گویند امام زمان هنوز.. این تفاوت. آخرالزمان البتّه در قرآن هم عبارت یک‌طوری نوشته شده که شاید خیلی‌ها به اشتباه می‌افتند. آخرالزمانی هم که گفتند آخرالزمان یعنی وقتی که دیگر..، زمان مربوط به کره‌ی زمین است و زندگی ما، وقتی که زمان دیگر آخر می‌شود یعنی می‌خواهیم از بین برویم. اینها می‌گویند خیلی‌ها معتقدند، می‌گویند به این معنی آخرالزمان یعنی قیامت ولی در قیامت جداگانه اسم می‌برد. این به اصطلاح امید داشتن یکی از نکات مثبت تمام ادیان است یعنی در مقابل هزار انتقادی که می‌کنند این یکی خیلی مهم است و جلوی

آن را می‌گیرد. ایجاد امید می‌کند. اما ببینیم که، وقتی امام غایب شد آیا خداوند دیگر محبتش نسبت به مردم کمتر شد؟ یک قاعده‌ای است می‌گویند قاعده‌ی لطف. البته ما که جرأت نمی‌کنیم ولی خیلی‌ها آنهایی که جرأت می‌کنند برای خدا هم تکلیف تعیین می‌کنند، می‌گویند بر خدا واجب است که چنین کند، البته درست هم می‌گویند ما چیز نکنیم، خدا خودش بر خودش یک کارهایی را واجب کرده. ما هم که می‌گوییم بر خدا واجب است یعنی خودش گفته است البته قاعده‌ی لطف قاعده‌ای است که، نه به این صراحت ولی از تمام آیات قرآن همه جا فهمیده می‌شود، که خدا بر خودش واجب کرده که این را مراقب باشد. آنوقتی که آدم را فرستاد و بعد هم توبه‌اش را قبول کرد گفت که نه، من راه را به سوی شما نمی‌بندم. می‌گویند که خداوند به موجب قاعده‌ی لطف پیغمبران و ائمه را فرستاد، آیا قاعده‌ی لطف دیگر تمام شد؟ خداوند که حالاتش تغییر نمی‌کند، در خداوند تغییر جا ندارد، پس خداوند الان هم این قاعده‌ی لطف را دارد و به بندگانش لطف دارد منتها لطف یک‌طور دیگری است که باید ما بفهمیم. اینکه مولوی در دیوان شمس می‌گوید:

هر لحظه به شکلی بت عیار درآمد

دل بررد و نهان شد

هر دم به لباس دگر آن یار درآمد

پیدا و نهان شد

این قاعده‌ی لطف هم به شکل‌های مختلف درآمد، ما باید

بشناسیم. آنوقت یک جای دیگر می‌گوید:

دیده‌ای خواهیم که باشد شه‌شناس

تا شناسد شاه را در هر لباس

چون ائمه یعنی جانشینان پیغمبر مثل خود پیغمبر، هم ظواهر و

شریعت را پاسخ می‌دادند و دستور تعیین می‌کردند و هم باطن را. برای

اینکه بشر که بدون جامعه زندگی نمی‌کند، این جامعه هم طرز اداره

و موجودیتش یک قواعدی دارد. هم راجع به آنها اظهار نظر می‌کردند و

هم راجع به معنویت. مثلاً برای اینکه هر دو را بفهمیم یک قاعده‌ای،

یک چیزی هست که اگر کسی بخواهد برود حج و مثلاً آسیبی ندارد،

قاطری ندارد شما اسبتان را به او بدهید. ماشین، ماشین‌تان را به او

بدهید که برود به مکه و برگردد، این ثواب دارد. صفوان جمال یکی از

صحابه‌ی حضرت صادق و حضرت کاظم علیهما السلام بود، جمال یعنی شتردار.

مثل گاراژهای امروز، گاراژهای مسافربری این هم شتر داشت برای

مسافرت‌های معمولی کرایه می‌داد. یک‌بار هارون الرشید فرستاد پیش

اینکه می‌خواهم مکه بروم، همراهان ما صد نفر خواهیم بود، صد تا شتر

برای من تهیه کن، کرایه‌ی آن چقدر است تا بدهم؟ این گفت فردا

پس فردا جوابش را می‌دهم. شب آمد خدمت حضرت کاظم علیه السلام عرض کرد این قضیه اینطوری هست، شتر از من خواستند که کرایه بدهم. گفتند: چه فکر می‌کنی؟ چه کار باید بکنی؟ گفت که سفر مکه یک سفر خیلی خوبی است، ثواب هم دارد، کسی هم که کمک بکند برای او ثواب دارد. بنابراین من فکر کردم، چه بهتر تهیه کنم به او بدهم. تا اینجا حکمش شریعت بود یعنی همان دستوراتی که ظواهر امر را رعایت می‌کند، به نیتش کار ندارد. شتر است مال یکی دیگر است به او کرایه می‌دهد، از این می‌گیرد می‌دهد به آن، یک مقداری از کرایه هم در جیبش می‌گذاری باز حقت هست، این ظاهر حکمش است. حضرت فرمودند که تو، به این شترها، مال خودت، علاقه‌مندی؟ گفت: بله، المَالُ وَالْبُنُونَ زِينَةُ الْحَيَاةِ الدُّنْيَا، فرمودند: دلت می‌خواهد که این شترهای تو سالم بروند و برگردند؟ و نگران، ناراحت می‌شوی از اینکه مثلاً شترت بمیرد، از بین برود؟ گفت: بله، همینطور است. فرمودند: پس دلت می‌خواهد که اینها سالم بروند برگردند، یعنی خود شتر برود و برگردد؟ یکی باید سوار شتر باشد که برود و برگردد! باز او گفت: بله، فرمودند: آن شخصی که سوار این شتر است می‌رود و برمی‌گردد کیست؟ صد نفر، چه کسانی هستند؟ عرض کرد هارون الرشید خلیفه و دوستان او می‌خواهند بروند. گفت هارون الرشید در آب مثلاً غرق شد مُرد، شتر تو

از اموالت نمی‌رسد، گفت: بله. فرمودند: پس بنابراین دلت می‌خواهد هارون‌الرشید هم زنده و سالم برود مکه و برگردد. گفت: بله، گفتند: این گناه هست. تو دلت می‌خواهد یک ظالمی سلامت بماند. ببینید حکم طریقت اینطوری حکم شریعت را معنی می‌کند، اگر این شیعه نبود و صحابه‌ی خاص نبود، نمی‌آمد از حضرت بپرسد، به او گفتند. حالا فردا می‌رفتند و برمی‌گشتند و یک فایده‌ای هم می‌برد، ثواب دست خداست دیگر، نمی‌دانم شاید نیّت ثواب داشت یا نه؟ ولی آمد پرسید، این است که امام ائمه تا بودند هم احکام ظاهری را می‌گفتند، هم احکام قلبی. یعنی از قلب‌ها به اصطلاح، جَوَاسِیْسُ الْقُلُوبِ بود، از قلب‌ها خبر می‌شدند هر وقت می‌خواستند. این است که در مسائل قلبی هم دخالت می‌کردند، می‌گفتند. اما امام که غیبت فرمود این دو وظیفه از هم جدا شد یعنی پاسخ احکام ظاهری، احکام شرعی و پاسخ حالات روحی. پاسخگویی راجع به احکام شرعی علما بودند، نه کسی که لباس مخصوصی بپوشد و یک خرده تحصیل کرده باشد دیگر اسمش عالم است، نه! علمای باتقوا. امام فرمودند که بعد از غیبت، دانشمند فقیهی که این صفات اخلاقی را داشته باشد بگردید هر چه او گفت از او اطاعت کنید. این دانشمند ممکن است امروز این باشد بچه‌اش ممکن است خیلی هم بی‌سواد باشد، خیلی هم نفهم و جسور و متجاوز باشد، آن نیست ولی در احکام قلبی و بیعتی که می‌گرفتند کس دیگری را

انتخاب کردند. منتها چون همه لیاقت شناختش را نداشتند (که اگر مردم لیاقت داشتند، امام غایب نمی‌شد) صریحاً، علناً نگفتند محرمانه بودند همینطور دست به دست.

حالا ان شاءالله خدا همه‌ی این حرف‌های ما را به‌خوبی قبول کند و بعد هم زودتر آن گشایش و آن ظهور را در دل ما انجام بدهد.

بِسْمِ اللَّهِ الرَّحْمَنِ الرَّحِيمِ^۱

یک مثل فارسی هست می‌گویند: درخت گردکان با این بلندی، درخت خربزه الله‌اکبر. حالا چطوری این شعر در علم منطق از آن قانون می‌گیرند در فقه و فلان؟ حالا آن باشد بحث مفصلی است راجع به قیاس، بگذریم. حالا همین درخت خربزه‌ای که پیش از الله‌اکبرش این درخت خربزه چطوری هست؟ یک دانه‌ی خیلی کوچک، دیدید دیگر. تخمه خیلی خوردید، همیشه هم تخمه می‌شکنید. این تخمه‌ی خربزه با این کوچکی یک دانه، حالا بوته‌اش را ندیدید، ما زراعت کار بودیم. گاهی اوقات خیلی مثلاً یک سطح بزرگی را شاید سه چهار تا بوته‌ی خربزه اشغال می‌کند. از یک تماشاچی یعنی از خود شماها که ندیدید، تاکنون ندیده باشید، ببینید بعد یک تخم خربزه هم نشان‌تان بدهند، بگویند این تخم خربزه اینطوری می‌شود. یا خود گردو، گردو چقدر است؟ یکی در دست فشار می‌دهید می‌شکند می‌خورید زود تمام می‌شود. در واقع یک گردو که می‌شکنید یک درخت بزرگی را خوردید این بزرگی و کوچکی در نظر من و شماست، در نظر آن کسی که آفریده هر دو یک جور است. گویانکه اخیراً این تئوری هم مورد انتقاد قرار گرفته ولی می‌گویند که در آن تخم خربزه یا در این گردو یک هسته‌ای، یک سلولی وجود دارد که مثل جنین انسان که بزرگ

۱. صبح چهارشنبه، تاریخ ۱۳۹۰/۲/۲۸ ه. ش.

می‌شود، یک سلول وجود دارد آن سلول در شرایطی که خدا معین کرده، حالا می‌گوییم خدا، هر کسی هر چه دلش می‌خواهد اسمش را بگذارد. طبیعت، فرقی نمی‌کند، در بند لفظ نباشیم. خداوند همین را بزرگ می‌کند از آن اوّل بار از غذاهایی که دوروبرش هست تغذیه می‌کند، تا ریشه می‌کند و یکی دوبرگی می‌دهد، بعد از خاک استفاده می‌کند. بنابراین، این بزرگی و کوچکی که در نظر ما می‌آید، در نظر خدا نیست همه‌اش یکی است. خدا که خودش فرقی برایش نمی‌کند، چرا برای ما اینطور آفریده؟ در مورد سایر طبیعت، خدا گفته بروید دنبالش بفهمید که چرا چنین کاری کرده؟ در مورد انسان‌ها خودش در قرآن می‌گوید، قرآن گواينکه کتاب تاريخ طبيعى يا تاريخ يا جغرافى يا حتى فزيك هسته‌اى نيست، فزيك و شيمي نيست ولى از همه‌ى اينها آن اصولى را که خداوند در آن گذاشته که ما بفهميم در آن ذکر کرده. خود قرآن می‌گوید که ما از شما بشرها بعضی‌ها را تسلط دادیم، یعنی ریاست دادیم برای اینکه جامعه را اداره کنند. بنابراین، این نتیجه را اینجا در حاشیه بگیریم که اگر یک اداره‌ی جامعه به صورت مفید بود و مترقی بود، آن قدرت را خدا داده ولی نه اینکه هر که قدرت داشته باشد خدا داده نه. به شیطان هم خدا قدرت داده ولی خودش کنترلش را گفته. در اینجا فرموده است که ما این کار را کردیم حالا بگذریم از این. اینها همه مقدمه بود. بنابراین در گوش بچه‌ای که اصلاً چشمش

را نمی‌تواند باز کند، هنوز نفهمیدند که این بچّه در این سن، الان مغزش اصلاً فکر می‌کند؟ چون ما هر لحظه فکرمان همه جا می‌رود، فکر می‌کنیم مطالبی می‌فهمیم، خشم، غضب، کینه، محبت، مهر همه‌ی اینها. این بچّه چه دارد از آنها؟ می‌شود فهمید؟ هنوز که نفهمیدند ولی چی دارد که بعد، از همین خاک برای اینکه خاک مایه‌ی اولیّه‌ی همه‌ی غذاهاست، غذا در می‌آید همان خربزه و همان گردو هر دو از همین خاک در می‌آید، خاک تبدیل به گردو می‌شود، تبدیل به خربزه می‌شود، بعد ما می‌خوریم در بدن ما تبدیل به جان می‌شود. یعنی بدن ما یک چیز مادّی را، یک مادّه را به چیز معنوی تبدیل می‌کند ولی اصلش از خاک است که خدا می‌گوید: *مِنهَا خَلَقْنَاكُمْ وَفِيهَا نُعِيدُكُمْ وَمِنْهَا نُخْرِجُكُمْ تَارَةً أُخْرَى*^۱. شما را از خاک آفریدم و به خاک هم برمی‌گردید دومرتبه شما را می‌آورم. حالا چون یکی‌دوبار صحبت شد طبیعتی که خداوند آفریده، قوانینی که گذاشته برای جاندار و بی‌جان هر دو معتبر است و لازم‌الاجراست. به نظر ما خربزه و گردو اندازه‌ی هم نیستند، یک خربزه بگذاریم، یک گردو... مسلماً خربزه بزرگتر است ولی در نظر خالق اصلاً بزرگی و کوچکی معنا ندارد پس آنچه ما به آن اهمّیت می‌دهیم یا مقایسه می‌کنیم می‌گوییم این بزرگ است، آن کوچک است، این کم است، آن زیاد است، این مال ماست. در نظر خداوند یکی هست. این در

خیلی موارد گفته می‌شود. وقتی یک نفر شب مثلاً دو بیست رکعت نماز می‌خواند، چه نمازی؟ خم و راست می‌شود، یک نفر دیگر هم همان وقت، پهلویش پنجاه رکعت می‌خواند، آن هم خم و راست، آن وسط کار خسته می‌شود آن آخر، سجده‌ی آخر خوابش می‌برد. یک نفر دیگر فقط دو رکعت می‌خواند بعد هم سرش را می‌گذارد در رختخواب، می‌خوابد. در نظر ما می‌گوییم آن عجب مرد عابد و زاهد و مسلمانی است، آن شعر موش و گربه مال شیخ بهایی یا عبید زاکانی، یادم نیست ولی این یکی را می‌گوییم به اندازه‌ی زاهد نیست. اما این را می‌گوییم: این چرا خوابید؟ چرا بلند نشده نماز بخواند؟ این در نظر ماست. ممکن است خداوند، اصلاً معکوس این باشد، این را از همه بیشتر توجه می‌کند، بعد آن یکی و بعد دیگری. برای اینکه خدا می‌گوید: اگر من می‌خواستم به این خم و راست شدن‌ها، فقط به اینها اهمیت بدهم، آن آرتیست‌هایی که شب‌زنده‌داری هم می‌کنند، به اصطلاح دیدید در دهان شیر می‌روند و چه کارها می‌کنند، پس آن باید در نظر ما خیلی اهمیت داشته باشد، نه اینطور نیست. اهمیت گذاشتنی که من می‌گوییم، گزارشش می‌دهم غیر از آنی است که شما می‌بینید. من به آن یکی که خوابید اهمیت می‌دهم، برایش خیر می‌آورم. به آن یکی که همه‌ی شب بیدار بوده چند هزار رکعت نماز خواند، گوش نمی‌دهم، می‌گوییم بیخود از کیسه‌ات رفته.

در این داستان‌های صدر اسلام همه‌ی اینها جزء روش و سنت اسلام و معنی اسلام می‌شود. آن یکی که پیغمبر گفته بود فردا به جهاد می‌رویم، هرکسی غذایش را بردارد و یا خودش بردارد یا بیاید بریزد. از صبح جمع می‌کردند، در این بین یک پیرمردی آن آخر از همه آمد یک مشت خرما آورد، گفت من از صبح کار کردم دو مشت خرما مزد گرفتم، یک مشتش را گذاشتم برای خانواده، یک مشتش را آوردم اینجا، این قضیه اینقدر مهم بود و جزء خصوصیات اسلام و مسلمین تلقی می‌شود که قرآن این را ذکر کرده. می‌گوید آن چند نفر خندیدند، مسخره کردند (البته اینطور هم نه). معذرت‌خواهی هم کرد گفت: من بیش از این نتوانستم بیاورم، چیزی ندارم. پیغمبر آن را قبول کرد خیلی هم از او تجلیل کردند، تشکر کرد، (اسمش را یادم نیست، اینها را نمی‌نویسند) و بعد این یک مشت خرما را روی خرمن خرما که بود تقسیم کرد، روی همه‌ی خرمن ریخت، به اصطلاح تبرک کرد. حتماً آن پایین، از طرف عثمان هم بود، چون عثمان خیلی تمام دارایش را در راه اسلام خرج می‌کرد. عثمان هم شاید چندین خروار خرما آورد. در نظر خداوند این درخت گردکان است با این بلندی و ظاهر ریز ولی آن درخت خربزه است ظاهر یک خرده چیز ولی به آن اندازه ارزش ندارد. نمی‌خواهم ارزش آن را کم کنم، نه! آن هم واقعاً خدماتی که عثمان کرد از این حیث باارزش بود، در یک سال قحطی تمام محصولش را آورد مجانی

بین مسلمین تقسیم کرد، حالا بگذریم. این است که به این مناسبت بود حالا بعضی‌ها معذرت‌خواهی می‌کنند از مثلاً چیزی، خرما یک تسبیحی چیزی می‌آورند.

در این قصص که به‌خصوص آنچه که در قرآن هم ذکر شده از صدر اسلام می‌گویند حاوی یک تغییر فوق‌العاده‌ای در خصوصیات مردم آن زمان است. مردم آن زمان که البته همیشه اینطور نبودند، مثلاً بعضی موارد به‌ندرت ولی اینقدر این مسأله‌ی دفن کردن دختر که به دنیا می‌آمد خیلی کم بود ولی بود دیگر تک و توکی، آن را تبدیل به این مسلمینی کرد که آن نفر آب برایش آوردند، داشت می‌مرد گفت به من ندهید آن بالایی بیشتر احتیاج دارد، برو به آن بده، آن هم به آن بعدی می‌گوید، در راه ایثار هر سه مردند آب نخوردند. آن ملت را تبدیل به این ملت کرد. حالا یک چیزی بود مثل اینکه شعر هم گفته بودند برایش در گناباد، می‌گویند «کلب کاظم نقره را مس می‌کند» آخر کیمیا مس را نقره می‌کند. این کلب کاظم کیمیای معروف داشت، معروف است: «کلب کاظم نقره را مس می‌کند» حالا همان کلب کاظم آمده، می‌خواهد اسلام ما را که به آن عظمت است تبدیل به مس کند؛ نقره‌ی ما را. منظور این تفاوت بود که تفاوت بین دو تا چیزها. از همین داستان چندین نتیجه گرفته می‌شود. یکی عمده‌اش همین است که خداوند به مقدار نگاه نمی‌کند مقدار از کارهای ماست، از فکرهای

ماست نه آنچه به نظر ما بزرگ است و خوب است، در نظر خدا هم بزرگ است و خوب است، نه! ممکن است باشد نه اینکه نیست حتماً ولی حتماً آنطوری نیست. یک مقیاسی که ما برای خودمان داریم چندان چیزی، آن در نظر خدا نیست. یکی اینکه در وظایف، کسی همینقدر بتواند بکند باید انجام بدهد، به هر اندازه می‌تواند. باید بگوییم به این مثلاً پیرمرد محترم، این صحابی تو نیا، نه! اوامر را به هر اندازه‌ای بتواند اجرا کند. این نماز را گفتند چطوری بخوان. ما هم اضافه کردیم یک اورادی، یک چیزهایی که انسان سالم کامل، قوی هم می‌تواند نماز را بخواند، بعد از نماز هم این اوراد را بخواند. نمی‌توانی اورادش را نخوان، نمی‌توانی نماز را ایستاده نخوان، نشسته بخوان. نمی‌توانی نشسته بخوانی، خوابیده بخوان: بمیر و بدم. یعنی دنبال اطاعت امر الهی باش به هر اندازه می‌توانی. آنوقت خدا این نمازِ حالای تو که پیرمردی شدی، به زحمت می‌خوانی با آن نمازِ ایامی که می‌توانستی شب تا صبح ایستاده باشی مقایسه می‌کند، همین را بهتر از آن می‌داند، بنابراین از کمی نمازتان یا بدی نماز نگران نباشید. این کمی یا کوتاهی در نظر شماست، پس خدا به چه نگاه می‌کند؟ نیت است. چون من که هر چه نگاه می‌کنم، دوروبر خودم هیچی نمی‌بینم، یک نمازی خواندم خم و راست شدم. چیست که خدا به آن نگاه می‌کند؟ نیت است. آنجایی که من نمی‌بینم، آنجایی که بر من مسلط

است، نیّت هدف بر من مسلط است نه من بر هدف. اینکه این درخت گردکان با این بلندی، همین گردوی کوچک، مردان یا زنانی که آفریده می‌شوند، اینها همه‌شان یک وقتی کوچک بودند، همان که شما کسی که یک درخت گردو بخواهد، یک گردو را باید زیر خاک کند، مراقبش باشد. پدر و مادرانی که یک چنین درختان برومند می‌خواهند، باید از بچگی مواظبشان باشند. یکی از مواظبت‌ها همین است. حالا مسیحی‌ها نمی‌دانم چه قاعده‌ای دارند یا نه؟ ولی مسیحی‌ها هم اگر عقاید خودشان را نگاه کنند، نظر روانشناسان و روانکاوها که خودشان دارند نگاه کنند، لاقفل در همین کار ما، اذان و اقامه می‌گوییم، آنها یک تسبیحی یک حمدی یک چیزی می‌گویند، به هر جهت. این همان بذری است که در ذهن این کاشته می‌شود و با تجربیات زندگی و تربیت بعدی پدر و مادر و اقوام و جامعه درست می‌کند. حالا آمدیم اگر خدای نکرده پدر و مادر که به جای خود، آنها چون بطور فطری... جامعه به جای اینکه این تخم را آب بدهد، خشک و لش کرد، خشک می‌شود از بین می‌رود. یا آب زیادتر از اندازه‌ای که باید بدهد، بچه‌ی هفت هشت ساله را، شش هفت ساله را وادار کند که قرآن را حفظ کن، این برایش خیلی سخت است. این مثل آب زیاد دادن است. آب دارد می‌دهد ولی زیادتر از حد، می‌دهد و می‌پوسد. باید به اندازه باشد. بنابراین، هر جامعه‌ای که متأسفانه امروز به این مسائل نگاه نکردند،

چون هر جامعه‌ای هر نحوه مدیریتی داشته باشد چه جوامع قبایل وحشی بیابان، چه حکومت‌های دموکراسی و خیلی «مکش مرگ‌ما»ی امروزی، چه حکومت‌های استبدادی، اینها همه انسان‌هایی را باید اداره کنند. به جای اینکه بگویند اینها باید آزادی باشد یا دموکراسی، اینها به جای خود، مرحله‌ی دوّم است. مرحله‌ی اوّل این است که آن انسان باشد، البته همه چیز هم برمی‌گردد به همین، یعنی آن انسان باشد باید آزمایشاتی در زندگی، تربیت‌های انسانی به او بدهند تا انسان دربیاید. برای اینکه اگر یک غیر انسان یک چیزی...، کتابی به نام *قلعه‌ی حیوانات* یک چنین چیزی، نوشته‌ی «جرج اورول»، کتابش خیلی مشهور شد، به فارسی هم ترجمه شد. اگر چیز باشد جامعه‌ی حیوانی باشد، حیوانی است. یک جامعه‌ی انسانی باید انسانی باشد، جامعه هم نه اینکه آنچه که می‌گویند ارشاد، فرد را اصلاح کند جامعه اصلاح می‌شود نه! یکی از شرایط اصلاح یک جامعه این است که فرد را اصلاح کنند، این یکی از شرایطش هست ولی شرط لازم است.

بِسْمِ اللَّهِ الرَّحْمَنِ الرَّحِيمِ^۱

مظهر عظمت و در عین عظمت، آرامش راه خداوند در دریا جمع کرده است. دریا آب است دیگر. البته می‌گوید: ماهی در دریا بود شنید از رفیق‌هایش گفتند: آب چیز خیلی مهمی است. گفت: پس کجاست این آب که من بروم ببینم؟ همینطوری قبلاً هم صحبت شد. دریا شفاف، آرام است ولی دست که بزنی، حتی یک انگشت کوچک بزنی، همه‌ی دریا خبر می‌شوند. موج داخل حوض را دیدید، حوض منزلتان. انگشت بزنی همه‌ی دریا از هم خبر می‌شوند. عکس‌العمل دریا چیست؟ اگر یک چیزی در دریا بیندازید یا انگشت بزنی، به همه‌ی ماهی‌ها، خالق ماهی و خالق آب و خالق دریا و خالق همان کسی که انگشت زده، به ماهی‌های دریا می‌گوید بروید. همه‌ی ما بچه‌ها در حوض منزلمان (منزل ما در بیدخت مثل همین بیرونی است، دیدید دیگر) یک تکه نان می‌انداختیم، همه‌ی ماهی‌ها جمع می‌شدند نان را بگیرند. این هم خاصیت آن است. یعنی دریا جلوی آن ماهی‌ها را نمی‌گیرد، تنظیمشان هم می‌کند. می‌گذارد که غذا به سلامتی به آنها برسد. این دیگر چه صفت دارد؟ وقتی غضبش باشد، می‌شود سونامی. حالا ما اسمش را سونامی می‌گذاریم. برای اینکه همه در تلویزیون و اینها دیدیم و شنیدیم. خداوند اسمش را گذاشته نوح، طوفان نوح. منظور

۱. صبح شنبه، تاریخ ۱۳۹۰/۲/۳۱ ه. ش. (جلسه برادران ایمانی)

طوفان نوح. البتّه خداوند هم بنا به *تورات*، قسم خورد که دیگر با آب اینطوری همه را غرق نکند. بله غرق نمی‌کند. یک سونامی می‌آید، می‌دانید چه کار کرده. یکی دیگر می‌آید در ژاپن تاکنون در حدود بیست هزار نفر از بین رفتند. یعنی صد برابر آنچه که زمان نوح، خداوند از بین برد. آن کسی که با آب بازی می‌کند، اگر متوجّه نباشد یک مرتبه سونامی می‌آید او را می‌گیرد.

پشه که با دست می‌زنید، از بین می‌رود، تمام می‌شود (البتّه خداوند به او هم زرنگی داده که بتواند فرار کند) ولی شما اگر برنامه‌ی مرتّب داشته باشید، او را از بین می‌برید. حالا فرض کنید قدرت ظاهری شما بیشتر است یا نمرود؟ نمرودِ فرعون. حالا نمرود را پشه‌ها شکست دادند. البتّه شاید هم خدا می‌خواست به نمرود بگوید که اینقدر خودت را نگیر. اینقدر برای خودت قدرت خیال نکن. من پشه را می‌فرستم تو را از بین ببرد. دیدید و داستانش را هم می‌دانید. که آن شعر: «پشه چو پُر شد بزند فیل را». قشون نمرود و اینها فیل داشتند، سوار بودند، پشه آنها را شکست داد. حال دیگر ما چه کار داریم که بررسی کنیم که آیا نیروی پشه چقدر است؟ می‌بینیم دیگر، اینها محتاج به بررسی نیست.

بنابراین کسی که دریا را می‌خواهد به هم بزند، البتّه به هم زدن دریا مثل به هم زدن این نیست، یک خرده مهمتر است ولی به هرجهت شاید از عواقبش خبر ندارد. به هرجهت آرامشی که ما داریم و باید

همیشه هم داشته باشیم، همان آرامش دریاست. باید با آرامش برخورد کرد. اصلاً تمام شاید جهان، این روشی که ما می‌گوییم، به‌قولی متصوفه می‌گویند، از آرامش و صلح خیلی‌ها می‌گویند به اسم‌های دیگر. خیلی‌ها هم نمی‌گویند ولی ممکن است در عمل با آن موافق باشند، تظاهر کنند ولی به هر جهت همه‌ی انسان‌ها بطور فطری می‌خواهند که آرام باشند.

هر حکومت و دولتی هم از انسان‌ها تشکیل شده دیگر. حالا به هر صورتی، به صورت استبدادی، دموکراسی، نمی‌دانم قبیله‌ای، به هر صورتی باشد آنها هم یک انسان هستند. همین حالتی که انسان دارد اگر برود در یک جای دیگر، یک‌طور دیگر بشود عوض می‌شود. آن حیثیت انسانیت او عوض می‌شود. حالا دیگر چه برسد به اینکه بخواهد به عکس آرامش‌طلبی که در نهاد انسان هست، آرامش‌طلبی غیر از سکون است. نه، سکون خوب نیست. انسان باید تحرک داشته باشد. منتها تحرک این نیست که انسان دیگری را بکشد، جنگ کند، چنین کند، چنان کند، شلوغ‌بازی در بیاورد. آنهایی که می‌خواهند شلوغی به راه بیندازند در هر جامعه‌ای، در هر محیطی هستند، آنها قطعاً مهمترین جا و ضمناً حساسترین جا برایشان اعتقادات درویشی و عرفان است. همه‌اش به این ور می‌روند.

البتّه آن فرمایش علی علیه السلام در همان مورد خودش بود که نگاه

کن که حرف چیست، نگاه نکن که چه کسی این را گفته است. این درست است ولی گاهی برای اینکه معنیش را بفهمیم باید بینیم کی گفته؟ که اگر دشمن است، به او گوش ندهیم.

حذر کن ز آنچه دشمن گوید آن کن

که بر زانو زنی دست تعابن

خود اسلام هم از اول که آمده روی مهربانی و محبت و همبستگی بوده. آیه‌ی قرآن می‌فرماید که، خطاب به پیغمبر: *فَمَا رَحْمَةً مِنَ اللَّهِ لَئِنَّتُمْ لَمُمْ وَلَوْ كُنْتُمْ فِطْرًا غَلِيظًا الْقَلْبِ لَأَنْفَضُوا مِنْ حَوْلِكُمْ*، این در واقع یک دستورالعملی هم هست ظاهراً برای پیغمبر ولی در معنا برای ما، برای اینکه پیغمبر در مقابل امر خدا اراده‌ی دیگری نداشت، اصلاً هر چه می‌کرد کار خدا بود. این است که متأسفانه، یک‌طوری شده که ما صبح‌ها، صبح‌های معمولی که ما حلیم می‌خوریم که با شکر است، شیرین است. حلوا می‌خوریم شکر است. حلوا ارده می‌خوریم صبحانه‌مان شکر است. حالا اگر صبح‌ها، به شما اول که می‌روید، هندوانه ابوجهل که هم تلخ است هم مسموم، بگذارند. امروز را رد می‌کنید، فردا می‌بینید که یک دسته زنبور آورده‌اند تو را بگزند. در را باز می‌کنی و لشان می‌کنی برونند پی کارشان. هر روز از این قبیل. حالا این مشمول آن خصلت پیغمبر می‌شود که: *فَمَا رَحْمَةً مِنَ اللَّهِ لَئِنَّتُمْ لَمُمْ*.

به هرجهت این داستانی که باز در مثنوی هست: کسی آمد در باغش دید که یکی دارد انگورش را می خورد، می کند می خورد. گفت: چرا می کنی؟ گفت که من بندهی خدا، زمین هم زمین خدا، این هم ملک خدا، می خورم. این هم گرفت به او شلاق زد. گفت: چرا ناله می کنی؟ شلاق مال خداست، من هم مال خدا، تو هم مال خدا. به هرجهت بگذریم، نمی شود.

شرح این هجران و این ظلم بشر

این زمان بگذار تا وقت دگر

که این «وقت دگر» ان شاء الله زمانی که حضرت ظاهر بشوند. ما اگر بر قلبمان هم ظاهر بشوند، متصلیم به حضرت و جزء قشون حضرت هستیم ان شاء الله. بیعتی که می کنیم، بیعت است با امامی که خداوند برای رهبری مردم تعیین کرده و آن امام زمان است. از بیعت هایی که هست از طرف او است. آن هم باید مدلل باشد. به هرجهت ما پشتمان به امام زمان بسته است، سفت است. طبق مثل مشهور پشتمان به کوه ابو قُبیس است.

بِسْمِ اللَّهِ الرَّحْمَنِ الرَّحِيمِ^۱

یک اصطلاحی متداول شده، در نوشته‌ها و ادبیات، که می‌گویند این روشی که یا سیاه سیاه یا سفید سفید...، یک قدریش درست است. ما ممکن است حتی از یک نظریات مخالفین هم، مخالف با عقیده‌ی خودمان هر چی هست، حالا نه ما، یک یهودی هم همینطور می‌تواند یا یک مسیحی، از نظریات مخالفین خودمان هم، آن چیزهایی است که عملاً دیدیم امتحان کردیم و درست بوده، آنها را انتخاب کنیم، دیده باشیم. به مناسبت این مثال یادم آمد. خود مسأله‌ی امام زمان و کسی که ظاهر خواهد شد و دنیا را پر از عدل و داد می‌کند و احکام دین را دقیقاً اجرا می‌کند، تقریباً در همه‌ی مذاهب الهی هست. حضرت موسی علیه السلام همین را فرموده، حضرت عیسی فرموده، پیغمبر فرمودند، ائمه هم همینطور، گفتند. این از یک جهت، یک بحث تاریخی است. حالا برگردیم آنها را کنار بگذاریم، برگردیم به خود مذهب اسلامان. در خود اسلام داریم که آخرالزمان کسی پیدا می‌شود که دنیا را پر از عدل و داد خواهد کرد، حرفی نیست. همه به آن معتقد هستند و تقریباً اکثریت قریب به اتفاق معتقدند به این فرمایش پیغمبر، می‌گویند صحیح است، این را پیغمبر فرمودند که در آخرالزمان، کسی پیدا می‌شود که اسمش اسم من است و چنین و چنان و از فرزندان من

۱. صبح شنبه، تاریخ ۱۳۹۰/۲/۳۱ ه. ش. (جلسه خواهران ایمانی)

است، این کار را خواهد کرد. حالا در اینکه این فرزند پیغمبر که باید این کار را بکند، کیست؟ اختلاف از آنجا پیدا شد. ما، شیعیان علی علیه السلام می‌گویند از یکی از فرزندان و نسل حضرت فاطمه خواهد بود که شیعه اثنی عشری هم همین اعتقاد را داریم ولی سایرین می‌گویند نه، یک سیدی خواهد بود که بعداً به دنیا می‌آید. در این اختلافی نیست که یکی پیدا می‌شود. اما یک عده‌ای اصلاً از بیخ با این مخالفند. در مقابل این، یک عده‌ای می‌گویند که خیلی عجیب است که کسی در مقابل ما اینطوری باشد، اینقدر عمر کند و بعد هم چنین... ولی ما معتقدیم چون امام فرموده است، پیغمبر فرموده است صحت دارد. بنابراین، امام زمان یک وقتی ظاهر خواهد شد و اینقدر، بنا به فرمایش ائمه‌ی قبل، اینقدر این دوران غیبت طول خواهد کشید که حتی خیلی‌ها از ظهور امام مایوس شوند، که می‌بینیم عملاً خیلی‌ها، در خیلی مکتب‌ها، مایوس شده‌اند از اینکه امامی زنده است و ظاهر خواهد شد ولی ما می‌گوییم طول کشیدنش هیچ دلیل نبودن نیست و شاید عمداً این طول کشیدن را گذاشتند که ما در زندگی عادت کنیم به صبر و حوصله و خودمان آماده بشویم برای هرگونه همراهی با امام. بنابراین امام زمان، از نظر ما شیعیان همین خواهد بود. اما وجه مشترکی که ما با مخالفینش داریم این است که آنها می‌گویند فقط از این نظر این فایده را دارد که امید در مردم ایجاد می‌کند و یأس که اگر شدید باشد به کفر می‌انجامد، اصلاً

کفر است یأس به رحمت خداوند، آن را از بین می‌برد ولی ما می‌گوییم درست است این فایده را دارد ولی فقط برای این مسأله نبوده که خداوند این کار را کرده، خلقت جهان است، به این طریق و بنابراین گویانکه حضرت غایب است ولی ما می‌توانیم نه در دوران غیبت، وقتی ظاهر بشود، با چشم، همین چشم خواهیم دید. اما فکرتان را به این مسأله زیاد مصرف نکنید که آیا می‌توانیم با این چشم ببینیم یا نه؟ یکی از من پرسید: آقا امام غایب، پس در کجا هستند؟ گفتم که نه من می‌دانم و نه تو. اگر قرار بود ما بدانیم که غایب نمی‌شد، از دست من و تو غایب شده، فرار کرده. اما بهتر این است که در این مسأله، توجه زیاد مصرف نکنید. یقین بدانید اگر امام بخواهد ظاهر بشود در این دوران، اگر هم شما او را نبینید، مثلاً امام در اینجا ظاهر بشود، یک مؤمنی در آفریقا باشد، امام خودش را به او می‌رساند، به او خبر می‌دهد. از این جهت نگران نباشید. از نظر دیگر هم امام که غایب شدند، یک مظهری در دل انسان‌ها گذاشته، یعنی همین مسأله‌ی امیدواری و بنا بر اینکه ما می‌گوییم ظهور امام در عالم ظاهر و در عالم باطن، در عالم صغیر، همین است که وقتی دل شما به آن منبع امید متصل شد، چه امام در صورت ظاهر بشود و چه نشود، در آن صورت، برای شما فرقی نمی‌کند، برای اینکه امام برای شما ظاهر شده است. لغتِ امام هم اخیراً خیلی به کار می‌رود. این لغت، لغتاً عربی است، یعنی پیشوا. در کشورهای

عربی که زبان عربی دارند، همه‌ی پیشوایانشان را امام می‌گویند. می‌بینید امام موسی صدر، می‌گویند. امام شافعی، از آن بالا، امام شافعی، امام مالکی، یا امام... منتها، ما اصطلاحاً در شیعیان چون معتقدیم که حرف هیچکس، جز دوازده امام، برای ما حُجَّت ندارد، یعنی فقط حرف امام که هست، دیگر در موردش فکر نباید کرد باید اجرا کرد ولی این فقط در حقّ امام معصوم است. امام معصوم می‌تواند پیشوای ما باشد. این است که لغت امام در فارسی هم آمده است در فارسی مثلاً، کتاب‌های قدیم هرگز نمی‌نوشتند امام علی علیه السلام. حالا امام علی علیه السلام متداول شده، به لغت هم زیاد پایبند نباشید. زیاد فکر لغت نکنید. ان شاء الله خداوند ما را در هر مورد از لغت و ظاهر به معنی هدایت کند. در پوسته‌ی لغت نمایم به معنی برسیم. ان شاء الله.

بِسْمِ اللَّهِ الرَّحْمَنِ الرَّحِيمِ^۱

معمولاً سعی می‌شود سخن اولی که آدم می‌گوید سخن نرم و به اصطلاح مهربانی باشد تلخ نباشد ولی شما اگر لیوانی بیاورند مثلاً، آب خیلی خنک و خیلی مطبوعی، می‌گویید: چیست؟ می‌گویند: شربت کاسنی. اسمش شربت است باید شیرین باشد می‌خورید، می‌بینید بعدش، شربت چیست؟ کاسنی است. کاسنی چیست؟ تلخ است. خواجه عبدالله انصاری می‌فرماید: «اگر کاسنی تلخ است از بوستان است و اگر عبدالله مجرم است از دوستان است.»

بله حالا این حرف‌ها بعضی خودش می‌آید. یکبار مفصل صحبت شد و آن اینکه انسان وظایف مختلفی دارد. باید این وظایف را با هم جمع کند. کار مشکل این جمع کردن است. به اندازه‌ای مشکل است که بایزید بسطامی می‌گویند در مکتب، قرآن می‌خواندند که به این آیه رسیدند: *أَنْ اشْكُرْ لِي وَلِوَالِدَيْكَ*^۲، خدا می‌گوید شکر من را بجا بیاور، و شکر پدر و مادرت را. آمد پیش مادرش که من چنین چیزی شنیده‌ام من شکر یکی را نمی‌توانم بجا بیاورم، چطور شکر هر دو را بجا بیاورم؟ در این موقع تازه هنوز زن نگرفته بود، گفت: یا مرا از خدا بخواه که مرا آزاد کند تا من فقط به تو بپردازم یا مرا رها کن که فقط به خدا بپردازم. مادر گفت: من تو را آزاد کردم، برو، حالا یا التماس

۱. صبح یکشنبه، تاریخ ۱۳۹۰/۳/۱ ه. ش.

۲. سوره لقمان، آیه ۱۴.

دعایی یا چیزی، بایزید رفت و بعد از مدتی برگشت و پیش مادر آمد، این خیلی مشکل است، جمع اینها خیلی مشکل است. گاهی جمعش برای بعضی اشخاص مانعی ندارد مثلاً فرض کنید بعضی سرشیر می‌خورند با شیر، بعضی شیر را جدا می‌خورند سرشیر را جدا. حالا هر چند وقتی حرف می‌زنم یاد کسی می‌افتم ناچارم آن را هم بگویم. اسحاق اطعمه که از نزدیکان و علاقه‌مندان حضرت شاه نعمت‌الله بود. یک مرتبه حضرت شاه نعمت‌الله، حالا با او شوخی هم مثل اینکه داشته‌اند، به او فرمودند: اینقدر چیست از نعمت خدا حرف می‌زنی؟ گفت: من که لیاقت ندارم از الله حرف بزنم از نعمت خدا دم می‌زنم. حالا من هم مثال‌هایم همه‌اش از آبگوشت و اشکنه می‌گویم. اسم‌های فرنگی را هم نمی‌دانم یادم می‌رود آنهایی هم که می‌دانستم ولی یکی از این مشکلات وقتی است که این دو تا وظیفه با هم نسازد. یکی داشت خربزه و عسل می‌خورد گفتند: نخور دل درد می‌گیری. گوش نداد. بعد از دقایقی که همان شخص دل درد شد و گفت: آخ آخ. گفتند: چیست؟ گفت که دلم درد گرفت. گفتند: ما که گفتیم نخور، اینها با هم نمی‌سازد و دلت درد می‌گیرد. گفت: نه اینها با هم ساختند که پدر من را دارند درمی‌آورند. به‌خصوص این مشکل وقتی بیشتر می‌شود که پسر زن می‌گیرد. آنجا خیلی مشکل است ولی باید این توجه را بکنید که آن آیه‌ی قرآن که می‌گوید: *اِنَّ اشْكُرِّيْ وَلِوَالِدَيْكَ* هیچ جا نمی‌گوید: *اِنَّ اشْكُرْ*

لی ولخانم‌تان! ولی اگر زن و شوهری واقعاً خانواده‌ی مستحکمی داشته باشند لازم نیست، دیگر خودش مورد خطاب است. یعنی وقتی به همسرش می‌گوید: *أَنْ اشْكُرِي وَلِوَالِدَيْكَ*، مثل اینکه به خود زن هم می‌گویند: *أَنْ اشْكُرِي وَلِوَالِدَيْكَ*، و در آن صورت اجر و ثوابش خیلی بیشتر است. حالا گاهی تقصیر از این و گاهی از آن یا از هیچکدام یا از هر دو، به هر جهت این توجّه را باید بکنند که وقتی ازدواج کردند هیچیک از وظایف او ساقط نمی‌شود بلکه وظیفه‌ی جدیدی بر او اضافه می‌شود. خدا در واقع فرموده است که در مقابل وظیفه‌ی جدید که خدا داده، زحمت را به گردن طرفین، هم مرد و هم زن گذاشته اجری هم داده و گفته: *وَمِنْ آيَاتِهِ أَنْ خَلَقَ لَكُمْ مِنْ أَنْفُسِكُمْ أَزْوَاجًا لِتَسْكُنُوا إِلَيْهَا وَجَعَلَ بَيْنَكُمْ مَوَدَّةً وَرَحْمَةً*^۱، آن مودّت و رحمتی که بین اینها هست، مزد آن است. به هر جهت وظایف را رفتار نکنند این مودّت و رحمت را هم خدا نمی‌دهد و پس می‌گیرد. بنابراین زنهار من به جوان‌ها توصیه می‌کنم که هیچکدام از این دو وظیفه را یادتان نرود، این توصیه به مردهاست اما خواهید گفت چرا به ما می‌گویی؟ برو آنجا بگو. بله من به شما هم می‌گویم که اوّل کسی که در راه خیر به دیگری کمک کند از آن خیر سهم دارد. چون این وظیفه از خانم‌ها برمی‌آید، خیلی خوب هم برمی‌آید. به عکس خانم‌ها باید به همسران خود کمک کنند که همه‌ی

وظایف شرعی را خوب انجام دهد نه اینکه مرد را اذیت کنند که برای نماز باید بلند شوی و نه به اندازه‌ای مراقبت کنند. وظیفه‌ی زن‌ها و از آن طرف چند نوع شکایت داشتم که پسر ما خیلی خوب بود به ما می‌رسید از وقتی زن گرفته دیگر نمی‌رسد یا یادم رفته از حضرت صالح علی‌شاه شنیده‌ام یا مادرم رحمة الله علیها، گفتند: پدر و مادرها را خوب می‌شود گول زد یعنی فرزندان همین یک سلام گرم و نرمی کنند تمام است. این واقعیت خارجی نیست همان شادی دل پدر و مادر است به همین اندازه که کمک کنید به همسرانتان که هر روز صبح بیاید به پدر و مادرش سلام کند، شما اجر دارید. من خودم به بعضی مردها توصیه کردم به اینکه هر روز سلام کنید بر پدر و مادر و حال آنکه مادرش شخص صحیح خوبی نبود و نمی‌پسندید و به همین اندازه که کمک کنید به همسرانتان که این وظیفه را انجام دهد شما در ثوابش شریک هستید.

حالا مطلبی دیگر که می‌خواستم بگویم. به مطلب قبلی ما ربطی ندارد، ببرید و قیچی کنید داستان جدیدی است، مطلب جدیدی است. مرحوم مصداقی که حتماً قوم و خویش بعضی‌هایتان هم هست. ابوالحسن مصداقی، او خیلی حالت خاصی داشت. برای اینکه من از مصداقی نه خانم او را دیده بودم و نه پدر و مادرش را. مرحوم مصداقی خدمت آقای حاج شیخ عماد مشرف شده بود خیلی هم به ایشان ارادت

داشت و حق هم داشت، آقای حاج شیخ عماد مرد بزرگی بود. او درویش که شده بود آنقدر ارادت او قوی شده بود که معتقد بود که قطب واقعی آقای حاج شیخ عماد است و آقای صالح‌علیشاه نماینده‌ی ایشان هستند. در اولین سفری که خواستند بیدخت بروند آقای حاج شیخ عماد گفتند: می‌خواهیم برویم و او با ماشین آمد دنبال ایشان و رفتند بیدخت برگشت دیگر و همین که دید درست شده بود. آن اول که آمد من در یک جلسه‌ی آن بودم. اول که آمد مصافحه کرد و نشست و اینها، بعد گفت من خیلی سوالات دارم و مطالب که می‌آیم، فکرم است که بیایم بیدخت خدمت شما عرض کنم و بپرسم ولی می‌آیم اینجا همه چیز یادم می‌رود. ایشان فرمودند: همین صحیح است اینجا می‌آیی که همه چیز یادت برود. شما هم همینطور حالا من توصیه می‌کنم که همه چیز را یادتان برود ولی دل می‌گوید اول به خودت توصیه کن، توصیه می‌کنم و خودم یادم می‌رود هر چه می‌گویم توصیه‌ای که من می‌کنم نه برای این حرف‌هاست ولی باز یادم می‌رود: *أَتَأْمُرُونَ النَّاسَ بِالْبِرِّ وَتَنْسَوْنَ أَنْفُسَكُمْ*^۱، آیا مردم را به کار خیر امر می‌کنید ولی خودتان را یادتان می‌رود؟

صحبتی که به مناسبتی که در راه می‌آمدم تا اینجا، دو تا مثال زدم در داستان‌های امام حسین و جریانات کربلا دو نفر در قشون

مخالف حضرت بودند که هر کدام یکی از این طرف یکی از آن طرف. یکی عُمَرِ سَعْد که عُمَرِ سَعْد وقاص این فرماندهی لشکر بود سعد وقاص پدرش از صحابه‌ی زمان پیغمبر بود لشکرکشی‌هایی کرد و همه جا موفق و پیروز بود خیلی هم ارادت داشت. خود عمر هم می‌شناخت. حضرت امام حسین علیه السلام را می‌شناخت که فرزند کیست؟ نوه‌ی کیست؟ و حق دارد حضرت او را خواستند، از قشون صف خودش آمد خدمت حضرت. پرسیدند: آخر چرا تو تابع اینها شدی تو مرد بزرگی باید باشی. گفت: وعده‌هایی داده‌اند و فلان. اینها گفته‌اند منزل می‌دهند، گفتند: منزل در کجا می‌خواهی؟ در مدینه می‌خواهی؟ مکه می‌خواهی؟ کجا می‌خواهی؟ من به تو می‌دهم. گفت: آخر اینها گفته‌اند باغ هم می‌دهند. حضرت فرمودند: باغ هم در هر جا بخواهی به تو می‌دهم. آن آخر گفت: اینها حکومت ری را به من وعده کردند حکومت را می‌خواهم. گفتند: بترس از خداوند. بگذر از حکومت و بعد هم قشون، اینها در تملق آنچنان بودند که مثلاً همین عُمَرِ سَعْد، با آنکه حضرت فرموده بودند که ما جنگ را شروع نمی‌کنیم، اگر شما شروع کردید، دفاع می‌کنیم ولی عُمَرِ سَعْد به سمت لشکر تیری انداخت و گفت همه شاهد باشید و از فردا نزد امیر و خلیفه شهادت بدهید که اوّل تیر را بر لشکر امام حسین علیه السلام من پرتاب کردم. این یکی و دیگری خُر که هر دو می‌شناختند. حضرت گفتند: مادرت به عزایت بنشیند، یک اصطلاح

عربی است. او گفت: اگر کسی اسم مادر مرا می‌برد، گردنش را می‌زدم یا به مادرش همان را می‌گفتم ولی چه کنم؟ مادر تو را جرأت ندارم جز با صلوات اسمش را ببرم. این ادب را به خرج داد و موقع نماز هم اجازه گرفت یعنی حضرت فرمودند: وقت نماز است ما می‌خواهیم نماز بخوانیم تو هم با قشونت برو نماز بخوان، گفت: با بودن شما هرگز جسارت این کار را نخواهم کرد، اجازه بدهید ما هم بیاییم به شما اقتدا کنیم. بعد همین تبدیل شد به حُر. حضرت صالح علیشاه می‌فرمودند که وقتی رفته بودند زیارت کربلا سردسته‌ها گفتند: امروز برویم زیارت حُر، یکی نیامد گفتند: چرا نمی‌آیی؟ گفت: من دلم با حُر ملعون صاف نمی‌شود. گفتند: حُر که ملعون نیست. گفت: من آنوقت‌های ملعونی او را می‌گویم، دلم با او صاف نمی‌شود صحبت ساده‌دلی است. تلویزیون ما یک تکه‌هایی را صدبار نشان می‌دهد بدون اینکه بگوید چطوری؟ یکبار نشان می‌دهد آن آقا با دست‌چپی‌ها، یکبار با دست‌راستی‌ها، یکبار نشان می‌دهد یکی از اینها کشته، یکی را کشته، یک بار نشان می‌دهد، همین یک واقعه را صدبار نشان می‌دهد. دنیا هم همینطوری شده هر چیز را چندین بار نشان می‌دهد چرا؟ چون همیشه قهرمانش بشرهایی هستند که همه افکار مختلف دارند از همه رقم. هم سلمان فارسی در آنها هست هم ابوذر هست و هم عُمَر سعد. بنابراین:

من چولب گویم لب دریا بود

من چو لا گویم مراد الا بود

حضرت فاطمه زهرا را آنها یک بار شهید کردند ولی ما پنج بار

شهید کردیم.

من چه گویم یک رگم هوشیار نیست

شرح آن یاری که او را یار نیست

پیغمبر فرمودند: اگر علی نبود تو همسر نداشتی، یاری نداشتی،

یعنی هم کفوت، همین برای شناخت فاطمه بس است.

فهرست جزوات قبل

شماره	عنوان	قیمت
۱	گفتارهای عرفانی ^۱ (قسمت اول - دی و بهمن ۱۳۸۶)	مجموعه شماره یک: ۸۰۰۰ تومان (شامل ۱۳ جزوه)
۲	گفتارهای عرفانی (قسمت دوم - بهمن ۱۳۸۶ تا فروردین ۱۳۸۷)	
۳	گفتارهای عرفانی (قسمت سوم - اسفند ۱۳۸۶ تا خرداد ۱۳۸۷)	
-	شرح رساله شریفه پندصالح (قسمت اول)	
۴	گفت وگوهای عرفانی ^۲ (قسمت اول - متن ۶ مصاحبه - تابستان و آذر ۸۶ و اردیبهشت، مرداد و آذر ۸۷)	
۵	مکاتیب عرفانی ^۳ (قسمت اول ۷۶-۱۳۷۵)	
۶	استخاره (همراه با سی دی صوتی)	
۷	مقدمه ی روز جهانی درویش	
۸	مکاتیب عرفانی (قسمت دوم ۷۹-۱۳۷۷)	
۹	گفتارهای عرفانی (قسمت چهارم - اردیبهشت، خرداد و تیر ۱۳۸۷)	
۱۰	گفتارهای عرفانی (قسمت پنجم - تیر ۱۳۸۷)	مجموعه دو: ۱۰۰۰ تومان (شامل ۵ جزوه)
۱۱	گفتارهای عرفانی (قسمت ششم - مرداد و شهریور ۱۳۸۷)	
۱۲	گفتارهای عرفانی (قسمت هفتم - شهریور ۱۳۸۷)	
-	شرح رساله شریفه پندصالح (قسمت دوم)	
۱۳	خانواده و اختلافات خانوادگی و علل عمده (قسمت اول)	مجموعه سه: ۱۰۰۰ تومان (شامل ۵ جزوه)
۱۴	حقوق مالی و عشریه (قسمت اول)	
۱۵	گفتارهای عرفانی (قسمت هشتم - مهر ۱۳۸۷)	
۱۶	مکاتیب عرفانی (قسمت سوم ۱۳۸۰)	
۱۷	گفتارهای عرفانی (قسمت نهم - مهر ۱۳۸۷)	
۱۸	گفتارهای عرفانی (قسمت دهم - مهر و آبان ۱۳۸۷)	
۱۹	گفتارهای عرفانی (قسمت یازدهم - آبان ۱۳۸۷)	
۲۰	گفتارهای عرفانی (قسمت دوازدهم - آبان و آذر ۱۳۸۷)	
۲۱	گفتارهای عرفانی (قسمت سیزدهم - آذر ۱۳۸۷)	

۱. گفتارهای عرفانی: بیانات صبح‌های شنبه، یک‌شنبه، چهارشنبه، پنج‌شنبه، جمعه و مناسبت‌ها.

۲. گفت وگوهای عرفانی: مجموعه‌ی مصاحبه‌ها

۳. مکاتیب عرفانی: مجموعه‌ی پاسخ به نامه‌ها

مجموعه چهار: (شامل ۵ جزوه) ۱۰۰۰ تومان	۲۲	شرح و تفسیر برخی از آیات قرآن کریم (قسمت اول)
	۲۳	شرح فرمایشات حضرت صادق <small>علیه السلام</small> (تفسیر مصباح الشریعه و مفتاح الحقیقه) (قسمت اول)
	۲۴	شرح فرمایشات حضرت سجاد <small>علیه السلام</small> (شرح رساله حقوق) (قسمت اول)
	-	شرح رساله شریفه پندصالح (قسمت سوم)
	۲۵	مکاتیب عرفانی (قسمت چهارم ۸۱-۱۳۸۰)
مجموعه پنج: (شامل ۵ جزوه) ۱۰۰۰ تومان	۲۶	گفتارهای عرفانی (قسمت چهاردهم - مرداد الی آذر ۱۳۸۷)
	۲۷	گفتارهای عرفانی (قسمت پانزدهم - آذر ۱۳۸۷)
	۲۸	گفتارهای عرفانی (قسمت شانزدهم - آذر و دی ۱۳۸۷)
	۲۹	گفتارهای عرفانی (قسمت هفدهم - دی ۱۳۸۷)
	-	شرح رساله شریفه پندصالح (قسمت چهارم)
مجموعه شش: (شامل ۵ جزوه) ۱۰۰۰ تومان	۳۰	گفتارهای عرفانی (قسمت هیجدهم - دی و بهمن ۱۳۸۷)
	۳۱	گفتارهای عرفانی (قسمت نوزدهم - بهمن ۱۳۸۷)
	۳۲	گفتارهای عرفانی (قسمت بیستم - اسفند ۱۳۸۷)
	۳۳	گفتارهای عرفانی (قسمت بیست و یکم - اسفند ۱۳۸۷)
	-	شرح رساله شریفه پندصالح (قسمت پنجم)
۲۰۰ تومان	-	نقشه راهنمای موقعیت مزار سلطانی بیدخت در کشور ایران
مجموعه هفت: (شامل ۵ جزوه) ۱۰۰۰ تومان	۳۴	مکاتیب عرفانی (قسمت پنجم ۸۳-۱۳۸۲)
	۳۵	مکاتیب عرفانی (قسمت ششم ۱۳۸۴)
	۳۶	شرح فرمایشات حضرت صادق <small>علیه السلام</small> (تفسیر مصباح الشریعه و مفتاح الحقیقه) (قسمت دوم)
	۳۷	شرح فرمایشات حضرت سجاد <small>علیه السلام</small> (شرح رساله حقوق) (قسمت دوم)
	۳۸	مجموعه دستورالعمل ها و بیانیه ها (قسمت اول)
مجموعه هشت: (شامل ۵ جزوه) ۱۰۰۰ تومان	۳۹	مکاتیب عرفانی (قسمت هفتم ۸۷-۱۳۸۴)
	۴۰	شرح فرمایشات حضرت سجاد <small>علیه السلام</small> (شرح رساله حقوق) (قسمت سوم)
	۴۱	شرح فرمایشات حضرت سجاد <small>علیه السلام</small> (شرح رساله حقوق) (قسمت چهارم)
	۴۲	شرح و تفسیر برخی از آیات قرآن کریم (قسمت دوم)
	۴۳	مجموعه دستورالعمل ها و بیانیه ها (قسمت دوم)

مجموعه نه: ۱۰۰۰ تومان (شامل ۵ جزوه)	۴۴	گفتارهای عرفانی (قسمت بیست و دوم - فروردین ۱۳۸۸)
	۴۵	گفتارهای عرفانی (قسمت بیست و سوم - فروردین ۱۳۸۸)
	۴۶	گفتارهای عرفانی (قسمت بیست و چهارم - فروردین ۱۳۸۸)
	۴۷	گفتارهای عرفانی (قسمت بیست و پنجم - اردیبهشت ۱۳۸۸)
	-	شرح رساله شریفه پندصالح (قسمت ششم)
مجموعه ده: ۱۰۰۰ تومان (شامل ۵ جزوه)	۴۸	گفتارهای عرفانی (قسمت بیست و ششم - مرداد ۱۳۸۹)
	۴۹	گفتارهای عرفانی (قسمت بیست و هفتم - مرداد و شهریور ۱۳۸۹)
	۵۰	گفتارهای عرفانی (قسمت بیست و هشتم - شهریور ۱۳۸۹)
	۵۱	گفتارهای عرفانی (قسمت بیست و نهم - شهریور و مهر ۱۳۸۹)
	۵۲	گفتارهای عرفانی (قسمت سی ام - مهر ۱۳۸۹)
مجموعه یازده: ۱۰۰۰ تومان (شامل ۵ جزوه)	۵۳	گفتارهای عرفانی (قسمت سی و یکم - اردیبهشت ۱۳۸۸)
	۵۴	گفتارهای عرفانی (قسمت سی و دوم - اردیبهشت و خرداد ۱۳۸۸)
	۵۵	گفتارهای عرفانی (قسمت سی و سوم - خرداد ۱۳۸۸)
	۵۶	گفت و گوهای عرفانی (قسمت دوم - عرفان در کار اداری - بهار و تابستان ۱۳۸۹)
	۵۷	گفتارهای عرفانی (قسمت سی و چهارم - خرداد ۱۳۸۸)
مجموعه دوازده: ۱۰۰۰ تومان (شامل ۵ جزوه)	۵۸	گفتارهای عرفانی (قسمت سی و پنجم - خرداد و تیر ۱۳۸۸)
	۵۹	درباره‌ی حقوق مالی و عشریه (قسمت دوم)
	۶۰	خانواده و اختلافات خانوادگی و علل عمده (قسمت دوم)
	۶۱	گفت و گوهای عرفانی (قسمت سوم - سال‌های ۸۹-۱۳۸۸)
	۶۲	رفع شبهات با گزیده‌هایی از بیانات (قسمت اول)
مجموعه سیزده: ۱۰۰۰ تومان (شامل ۵ جزوه)	۶۳	رفع شبهات با گزیده‌هایی از بیانات (قسمت دوم)
	۶۴	رفع شبهات با گزیده‌هایی از بیانات (قسمت سوم)
	۶۵	رفع شبهات با گزیده‌هایی از بیانات (قسمت چهارم)
	۶۶	گفتارهای عرفانی (قسمت سی و ششم - تیر ۱۳۸۸)
	۶۷	گفتارهای عرفانی (قسمت سی و هفتم - تیر ۱۳۸۸)

مجموعه چهارده: ۱۰۰۰ تومان (شامل ۵ جزوه)	۶۸	گفتارهای عرفانی (قسمت سی و هشتم - تیر و مرداد ۱۳۸۸)
	۶۹	گفتارهای عرفانی (قسمت سی و نهم - مرداد و شهریور ۱۳۸۸)
	-	شرح رساله شریفه پندصالح (قسمت هفتم)
	-	شرح رساله شریفه پندصالح (قسمت هشتم)
	-	شرح رساله شریفه پندصالح (قسمت نهم)
-	۷۰	مُلخّص گزارشات در مورد عرفان (هدیه نوروزی ۱۳۹۰)
مجموعه پانزده: ۱۰۰۰ تومان (شامل ۱۰ جزوه)	۷۱	گفتارهای عرفانی (قسمت چهل - شهریور ۱۳۸۸)
	۷۲	گفتارهای عرفانی (قسمت چهل و یکم - شهریور ۱۳۸۸)
	۷۳	گفتارهای عرفانی (قسمت چهل و دوّم - مهر ۱۳۸۸)
	۷۴	گفتارهای عرفانی (قسمت چهل و سوّم - مهر ۱۳۸۸)
	۷۵	گفتارهای عرفانی (قسمت چهل و چهارم - مهر ۱۳۸۸)
	۷۶	گفتارهای عرفانی (قسمت چهل و پنجم - مهر و آبان ۱۳۸۸)
	۷۷	گفتارهای عرفانی (قسمت چهل و ششم - آبان ۱۳۸۸)
	۷۸	گفتارهای عرفانی (قسمت چهل و هفتم - آبان و آذر ۱۳۸۸)
	۷۹	گفتارهای عرفانی (قسمت چهل و هشتم - آذر ۱۳۸۸)
	-	شرح رساله شریفه پندصالح (قسمت دهم)
۵۰۰ تومان	۸۰	شرح فرمایشات حضرت سجّاد <small>علیه السلام</small> (شرح رساله حقوق)
مجموعه شانزده: ۱۰۰۰ تومان (شامل ۱۰ جزوه)	۸۱	گفتارهای عرفانی در سفرهای بیدخت (قسمت اول)
	۸۲	گفتارهای عرفانی در سفرهای بیدخت (قسمت دوّم)
	۸۳	گفتارهای عرفانی در سفرهای بیدخت (قسمت سوّم)
	۸۴	گفتارهای عرفانی در سفرهای بیدخت (قسمت چهارم)
	۸۵	گفتارهای عرفانی در سفرهای بیدخت (قسمت پنجم)
	۸۶	گفتارهای عرفانی در سفرهای بیدخت (قسمت ششم)
	۸۷	گفتارهای عرفانی در سفرهای بیدخت (قسمت هفتم)
	۸۸	گفتارهای عرفانی در سفرهای بیدخت (قسمت هشتم)
	۸۹	گفتارهای عرفانی در سفرهای بیدخت (قسمت نهم)
-	شرح رساله شریفه پندصالح (قسمت یازدهم)	

۵۰۰ تومان

۹۰ مکاتیب عرفانی (اسفند ۱۳۷۵ الی خرداد ۱۳۸۷)

مجموعه هفده:
۱۰۰
نسخه
۱۰۰
(تقریباً)

- ۹۱ گفتارهای عرفانی (قسمت چهل و نهم)
- ۹۲ گفتارهای عرفانی (قسمت پنجاهم)
- ۹۳ گفتارهای عرفانی (قسمت پنجاه و یکم)
- ۹۴ گفتارهای عرفانی (قسمت پنجاه و دوّم)
- ۹۵ گفتارهای عرفانی (قسمت پنجاه و سوّم)
- ۹۶ گفتارهای عرفانی (قسمت پنجاه و چهارم)
- ۹۷ گفتارهای عرفانی (قسمت پنجاه و پنجم)
- ۹۸ گفتارهای عرفانی (قسمت پنجاه و ششم)
- ۹۹ گفتارهای عرفانی (قسمت پنجاه و هفتم)

۵۰۰ تومان

۱۰۰ شرح فرمایشات حضرت صادق علیه السلام (تفسیر مصباح الشریعة و مفتاح الحقیقة) (جلد اول)

۱۰۰ تومان
۱۰۰ تومان
۱۰۰ تومان
۱۰۰ تومان
۱۰۰ تومان
۱۰۰ تومان
۱۰۰ تومان

- ۱۰۱ گفتارهای عرفانی (قسمت پنجاه و هشتم)
- ۱۰۲ گفتارهای عرفانی (قسمت پنجاه و نهم)
- ۱۰۳ گفتارهای عرفانی (قسمت شصتم)
- ۱۰۴ گفتارهای عرفانی (قسمت شصت و یکم)
- ۱۰۵ گفتارهای عرفانی (قسمت شصت و دوّم)
- ۱۰۶ گفتارهای عرفانی (قسمت شصت و سوّم)
- ۱۰۷ گفتارهای عرفانی (قسمت شصت و چهارم)